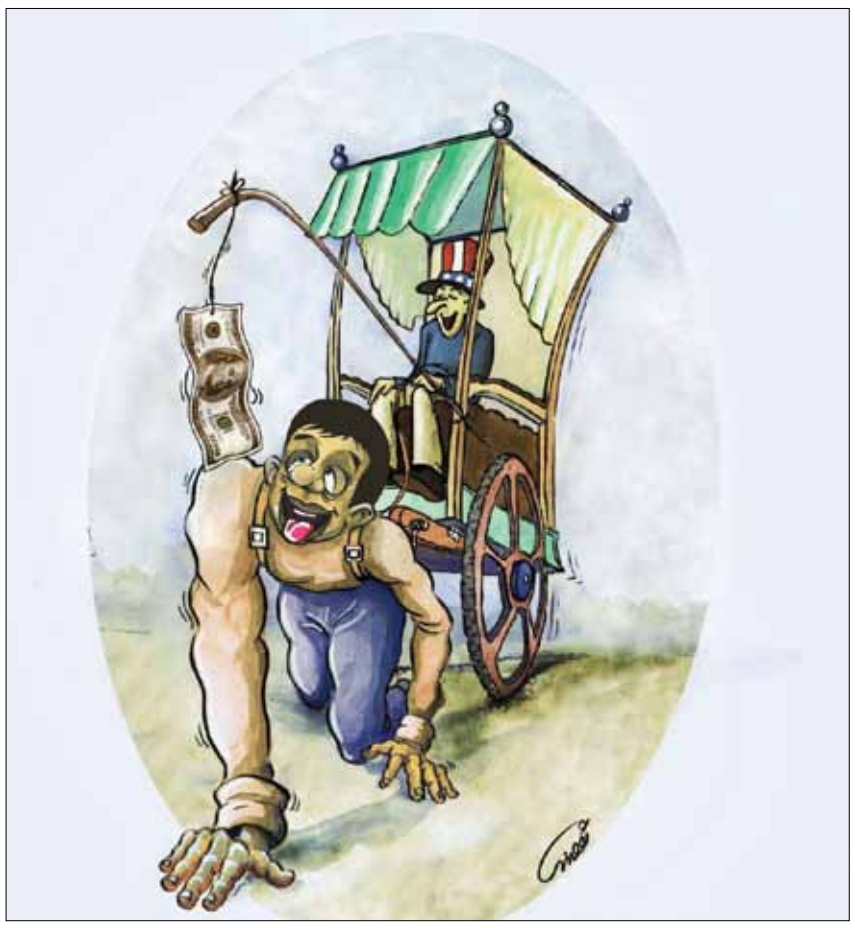

گفتاری از حجت‌الاسلام‌والمسلمین دکتر رضا غلامی

۱۵ ویژگی جریان غربزده در ایران و دنیای اسلام

همانطور که می‌دانید، در سال‌های گذشته بحث از تمدن نوین اسلامی رونق خوبی پیدا کرده است. تمدن نوین اسلامی در تعریفی ساده، عبارت است از یک نظم مدنی ممتاز و امروزی مبتنی بر تعالیم اسلامی که می‌تواند ضمن فراهم‌سازی زمینه پیشرفت‌های عظیم مادی- معنوی، شرایط تازه‌ای را برای حیات جمعی انسان مسلمان فراهم کند. به طور طبیعی، با طرح موضوع تمدن نوین اسلامی، نخستین پرسشی که به ذهن بعضی متبادر می‌شود، امکان شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی است که من در این زمینه مقاله‌ای را تالیف کرده‌ام که در انتهای کتاب درس گفتارهای فلسفه تمدن نوین اسلامی منتشر شده است. سوال این است: امروز چه میزان ظرفیت‌های واقعی برای ورود به مسیر تمدن نوین اسلامی وجود دارد؟ باید توجه داشت این سوال در شرایطی مطرح می‌شود که غربزده‌ها سعی دارند با ارائه ویترینی از مسائل و مشکلات جامعه اسلامی و به چالش کشیدن «کارآمدی» نظام مدیریت اسلامی، عملاً بحث تمدن نوین اسلامی را در حد یک بحث انتزاعی و حتی خیال‌پردازانه تقلیل دهند، این در حالی است که بر خلاف این تصورات، محصول جامعه اسلامی در این ۴۰ سالی که از ظهور گفتمان انقلاب اسلامی سپری شده، محصول موفق و قابل دفاعی است. بنده در اینجا قصد ندارم فهرست کاملی از توفیقات جریان انقلاب اسلامی در این چهار دهه را ارائه کنم لکن از باب نمونه و در آستانه چهلمین سال انقلاب، به چند فقره از توفیقات عظیم انقلاب اسلامی اشاره می‌کنم و سپس وارد نقطه کانونی بحث خودم می‌شوم.

اول از همه، جریان انقلاب اسلامی نشان داد جهان به طور کامل در قبضه فکر و فرهنگ غربی نیست و خارج از اتمسفر سکولار غرب، اتمسفر دیگری به نام اسلام ناب وجود عینی دارد که البته این اسلام، چه با اسلام متحجران قشری‌گرا و چه با اسلام لیبرال یا همان اسلام آمریکایی متفاوت است. البته نمی‌توانم از ذکر این واقعیت در پرانتز صرف نظر کنم که امروز اسلام متحجر و قشری‌گرا با اسلام لیبرال که در نگاه تئوریک متضاد می‌نماید، در عمل به هم رسیده‌اند و مشغول هم‌افزایی هستند. در اینجا، مهم این است که بدانیم اندیشه و فرهنگ اسلام ناب، آن هم با رویکرد اجتماعی، در ۴۰ سال گذشته رشد مستمر و قابل توجهی داشته است؛ چه در ایران که مهد انقلاب اسلامی است و چه در سایر نقاط جهان، جریان معقول و خالص دینی بسط و عمق پیدا کرده است و مطالعات میدانی نیز این رشد را کاملاً تایید می‌کند.

دومین توفیق عظیم انقلاب اسلامی این است که انقلاب توانست خودباوری از دست رفته میان مسلمانان را از طریق یک روشنگری عظیم و بیدارسازی جهان اسلام بازگرداند. قبل از تولد انقلاب اسلامی، یأس تقریباً همه جهان اسلام را فراگرفته بود و کسی تصور نمی‌کرد امکان احیای اسلام به معنای دقیق کلمه و جبران عقب‌ماندگی‌ها وجود داشته باشد ضمن اینکه عمده مسلمانان مرعوب تمدن غرب بودند و حتی این مرعوبیت آنها را نسبت به حقانیت اسلام به تشکیک انداخته بود. البته برگرداندن خودباوری به دنیای اسلام، مرهون اصلاح تصویر جعلی یا کاریکاتوری از اسلام بود که هم از طریق القائات جریان غربزده و هم با جهل‌ورزی متحجران قشری‌گرا در جهان اسلام نهادینه شده بود. یک بحث مهم در اینجا به وحدت جهان اسلام بازمی‌گردد که انقلاب اسلامی از ابتدا منادی آن بوده است؛ بعضی تصور می‌کنند طرح وحدت جهان اسلام بویژه با تحولات اخیر جهان اسلام به شکست کشیده شده است لکن نه‌تنها مشاهدات، بلکه مطالعات ژرف جامعه‌شناختی در درون دنیای اسلام نشان می‌دهد امروز سطح و عمق وحدت امت اسلامی به مراتب از دوران پیش از ظهور انقلاب اسلامی بالاتر است، هرچند همچنان عمده دولت‌های اسلامی به دلایلی که اگر فرصت شد به دلایل آن خواهم پرداخت، به وحدت‌گریزی و وحدت‌سوزی ادامه می‌دهند.

سومین توفیق عظیم انقلاب اسلامی را باید در تحولات عظیم بین‌المللی جست‌وجو کرد. در واقع انقلاب اسلامی توانست معادلات مسلط بر جهان را که از سوی غرب بویژه ۲ ابرقدرت آن زمان یعنی آمریکا و شوروی مبتنی بر دکترین «سلطه» دیکته می‌شد تغییر دهد. این تغییر معادلات، در شرایطی رخ داد که انقلاب اسلامی به سمت هیچ‌یک از قدرت‌های شرق و غرب گرایش پیدا نکرد و توانست بر اساس عقلانیت اسلامی یک مسیر تازه را در مناسبات جهانی نشان دهد که البته می‌توانست حیات جریان نظام سلطه را با خطر جدی روبه‌رو کند. شما به آنچه در این ۴۰ سال رخ داده است دقت بفرمایید؛ انقلاب اسلامی توانست جز به ذلت کشیدن اسرائیل- به عنوان دشمن درجه یک مسلمانان- نقشه جامع غرب بویژه آمریکایی‌ها در غرب آسیا را که برای تداوم حیات نظام سرمایه‌داری فوق‌العاده اهمیت دارد به شکست بکشاند. غرب این اواخر، تمام توان و آبروی خود را برای تحقق آن نقشه به میدان آورد و حتی مجبور شد در یک خودزنی عظیم، داعش را تأسیس کند اما همه دیدند قدرت جریان انقلاب اسلامی همه چیز را تغییر داد.

چهارمین توفیق عظیم انقلاب اسلامی، باز کردن دریچه‌ای مهم برای خلاصی دنیای اسلام از شر استبداد و خودکامگی دولت‌های اسلامی بود. شما می‌دانید که قبل از ظهور انقلاب اسلامی، تنها ۲ گزینه برای سامان سیاسی دنیای اسلام وجود داشت؛ گزینه اول، تن دادن به نظام دموکراسی سکولار و گزینه دوم، تن دادن به استبداد و دیکتاتوری حکومت‌های عمدتاً قومی- قبیله‌ای در کشورهای اسلامی، که نمونه‌های بارز آن عربستان‌سعودی و اکثر کشورهای حاشیه خلیج‌فارس محسوب می‌شوند. جالب است بدانیم در مواردی که دنیای اسلام به سمت دموکراسی سکولار نیز گرایش نشان داد، محصول آن با استبداد و دیکتاتوری تفاوت چندانی نداشت؛ مثال روشن آن کشورهایی مانند مصر، لیبی، تونس و یمن بود که رؤسای جمهور آن کشورها با یک سلسله انتخابات نمایشی، یک نظام خودکامه سیاسی را در لباس دموکراسی به مردم مصر و تونس تحمیل کرده بودند و این قضیه همچنان در کشور بزرگی مانند مصر ادامه دارد. در این میان، انقلاب اسلامی آمد و گزینه سومی را به جهان اسلام ارائه داد که نام آن «مردمسالاری دینی» بود. در حقیقت، مردمسالاری دینی یک نظام سیاسی صد در صد مردمی است که ضمن برطرف کردن خیلی از معایب دموکراسی‌های رایج، امکان جاری و ساری کردن قانون اسلامی در کشورهای اسلامی را فراهم می‌کند. هرچند امروز نظام مردمسالاری دینی جز ایران در هیچ یک از کشورهای اسلامی عینیت نیافته است اما یک تئوری در حال تکامل محسوب می‌شود که به دلیل توفیقات عملی آن در ایران، توجهات زیادی را در بین مسلمانان بویژه نخبگان به خود جلب کرده است.

پنجمین توفیق عظیم انقلاب اسلامی را باید در احیای تفکر عدالت اجتماعی جست‌وجو کرد. البته تحقق عملی عدالت، از پیچیده‌ترین و دیرپازده‌ترین خواسته‌های جوامع انسانی به شمار می‌رود اما انقلاب اسلامی توانست با طرح آن و سپس تلاش برای به جریان انداختن عدالت در بعضی عرصه‌های عملی، فرصت‌های گرانقیمتی را برای ظهور نظام عدالت اجتماعی مورد نظر اسلام خلق کند. این را هم در پرانتز عرض کنم که امروز سنگ‌اندازی‌های سیستم‌های نوسرمایه‌داری در برابر شکل‌گیری نظام عدالت اجتماعی به اوج خود رسیده است، لکن مقاومت در برابر این سنگ‌اندازی‌ها می‌تواند شرایط را قدم به قدم برای شکل‌گیری این نظام مهیا کند.

ششمین توفیق چشمگیر انقلاب اسلامی، ایجاد یک مسیر مستقل از غرب برای پیشرفت است. قبل از ظهور انقلاب اسلامی، تمام راه‌های پیشرفت در کشورهای اسلامی به مدل توسعه غربی ختم می‌شد، البته غربی‌ها در گام اول سعی می‌کردند با سرگرم کردن کشورهای اسلامی به توسعه تزئینی، باب سرازیر شدن محصولات خود به این کشورها را باز کنند. در واقع در توسعه تزئینی که نمونه‌های آن را می‌توان در وضعیت کنونی کشورهای عربی حاشیه خلیج‌فارس جست‌وجو کرد، شما با شهرهای بزک کرده‌ای روبه‌رو می‌شوید که با لعاب کالاها و فناوری‌های محصول غرب، به برخی کشورهای اروپایی یا آمریکا شباهت پیدا کرده‌اند اما کافی است کارگزاران غربی از این کشورها رو برگردانند تا وضعیت آنها از قبل هم بدتر شود. در نقطه مقابل، انقلاب اسلامی پایه‌گذار مسیری برای پیشرفت بوده است که با خوداتکایی پیوند خورده است. در واقع در این مسیر، اولاً، پیشرفت مطلوب، پیشرفت همه‌جانبه است نه صرفاً پیشرفت اقتصادی و ثانیاً نه‌تنها پیشرفت، قرضی و ظاهری نیست، بلکه پیشرفت از درون و از متن جامعه می‌جوشد و سپس نهادینه می‌شود. جریان انقلاب توانست این تفکر را پایه‌گذاری و در برخی عرصه‌ها هم آن را تجربه کند. امروز پیشرفت‌های علمی و فناوری در ایران آن هم برای کشوری که قبل از پیروزی انقلاب حتی برای ساختن یک سوزن خیاطی وابسته به بیگانه شده بود، چیز کمی نیست، با این ملاحظه که انقلاب اسلامی توانست کارکرد علم و فناوری در خیلی از عرصه‌ها را با اهداف و ارزش‌های خود همسو کند؛ چیزی که تصور آن برای خیلی از نخبگان جهان اسلام ممکن نبود. خب! وقتی از این توفیقات عظیم سخن به میان می‌آوریم، غربزده‌ها تلاش می‌کنند با تغییر میدان بحث و بردن بحث در یک میدان جدید، برآیند حرکت انقلاب اسلامی را از جهات گوناگون ناموفق جلوه دهند. ادعای آنان در عرصه دین‌گرایی که طبعاً هیچ دلبستگی‌ای هم به آن ندارند، این است که حرکت انقلاب اسلامی در این ۴۰ سال نتوانست به رشد آن کمک کند، لذا ادعا می‌کنند بر اساس یکسری شواهد، دین‌گرایی در ۴ دهه گذشته دائماً رو به افول بوده است. این یکی از سست‌ترین مدعیات غربگراها در سال‌های اخیر است که جز نگاه‌های سطحی، جزءنگرانه و عوامانه، هیچ مستند قابل قبولی برای آن ارائه نشده است، این در حالی است که مستندات علمی قابل قبولی وجود دارد که تاکید می‌کند انقلاب اسلامی طی ۴۰ سال اخیر توانسته است به دین‌گرایی وسعت و عمق قابل توجهی بدهد چنانکه رمز ماندگاری انقلاب اسلامی را نیز باید در همین امر جست‌وجو کرد. و اما ادعای جدی‌تری که از سوی غربزده‌ها مطرح است، به مشکلات و گرفتاری‌های مدیریتی یا اقتصادی‌ای بازمی‌گردد که در درون جامعه اسلامی بویژه جامعه ایران به عنوان مرکز انقلاب اسلامی وجود دارد و از نظر غربزده‌ها، این مشکلات و گره‌ها نشانه‌های بارزی از ناکارآمدی نظام مدیریتی اسلام را به نمایش گذاشته است. آنها پا را از این فراتر می‌گذارند و با هدف قراردادن تفکر انقلاب، مشکلات و گره‌ها را معلول ضعف و ناتوانی ذاتی تفکر انقلاب برای رفع گرفتاری‌ها معرفی می‌کنند و لذا با نوعی بن‌بست‌نمایی، تنها راه خارج شدن از این بن‌بست موهوم را کنار گذاشتن تفکر انقلاب و برگشت به مسیر غربگرایی معرفی می‌کنند. من قبل از اینکه واقعیت این بن‌بست‌نمایی را توضیح دهم، مایلم عرض کنم وجود مشکلات مدیریتی بویژه در عرصه‌های اقتصادی در جامعه ایران قابل انکار نیست و روشنفکران انقلابی نیز همواره نسبت به وجود این مشکلات دغدغه‌مند بوده‌اند، لکن تحولات عظیم و نقاط مثبت حرکت انقلاب چه در عرصه سازندگی و بسط رفاه، چه در عرصه رفع محرومیت، چه در عرصه رفع تبعیض، چه در تقویت خوداتکایی بویژه نوآوری‌های چشمگیر علمی و فناوری، چیزهایی نیست که کسی بتواند آنها را نفی کند. واقعیت این است که در برابر ده‌ها نقطه ضعف، صدها و هزاران نقطه قوت وجود دارد که عمده آنها مولود ظهور انقلاب اسلامی و برچیده شدن نظام طاغوت در ایران است اما همه اینها موجب نمی‌شود مشکلات و گرفتاری‌ها نادیده گرفته شود.

به هر حال من در اینجا بنا دارم با پرده‌برداری از پروژه فرافکنی غربزده‌ها که تا الآن به آنها کمتر توجه شده است و البته با قبول یک سلسله از مشکلات و گرفتاری‌ها که مانع شتاب گرفتن حرکت انقلاب اسلامی و گام برداشتن در مسیر تمدن‌سازی شده است، عوامل اصلی تولید زنجیره‌ای از مشکلات در جهان اسلام بویژه ایران را توضیح دهم. قبل از این، مایلم بر ۲ نکته مهم تاکید کنم: اولاً، غربزدگی به مراتب از خود غرب بدتر است. به بیان دیگر، شما در افکار و رفتار طیف غربزده با چیزهایی روبه‌رو می‌شوید که چه بسا چنین افکار و رفتارهایی در خود غربی‌ها به این شکل وجود نداشته باشد. این خاصیت توقف عقلانیت، تقلید کورکورانه از دیگران و سطحی‌نگری است که موجب می‌شود نقاط ضعف یک فرهنگ در ابعادی بسیار وسیع بازتولید و نقاط قوت آن در خیلی از زمینه‌ها مطرود و منزوی شود. شما اگر به تاریخ غربزدگی در ایران از قبل از نهضت مشروطه تا الآن توجه داشته باشید، تایید می‌کنید غرب در هیچ شرایطی الگوی مطلوبی برای ایرانیان نبوده است، لکن غربی که غربزده‌ها در ایران برای آن یقه پاره کرده‌اند نقاط قوت غرب را هم ضایع کرده است و جالب است بدانید رهبران غربی همواره مایل به ترویج همین غرب در ایران و کشورهای اسلامی بوده‌اند، چرا که جریان غربزدگی تاکنون منافع نواستعماری و فرانواستعماری آنها را بخوبی تأمین کرده است. ثانیاً، غربزده‌ها هیچگاه از متن مدیریتی جوامع اسلامی دور نبوده‌اند و در اکثر موارد- حتی مواقعی که در عرصه سیاسی شکست خورده‌اند- با تغییر برخی ظواهر، گلوگاه‌های مدیریتی جامعه را در اختیار گرفته‌اند، لذا در شرایطی که دائماً به جامعه القا می‌کنند مدیریت جامعه در اختیار عناصر انقلابی و منتقد غرب است، بخش‌های مهم جامعه بویژه در عرصه‌های اقتصادی در قبضه خودشان است، بنابراین من در شرایطی می‌خواهم درباره جریان غربزده صحبت کنم که آن جریان را متولی خیلی از امور جوامع اسلامی می‌دانم.

مسأله نخست در این افشاگری، مربوط به «علوم انسانی و اجتماعی» حاکم بر ایران است. واقعیت این است که انقلاب اسلامی تحت یک فشار گسترده از درون و بیرون، تا الآن موفق به به‌حاشیه راندن صحیح علوم انسانی غربی در ایران نشده است و خود همین علوم انسانی، جدا از تضادهای بیشمار با تفکر انقلاب، با آدرس‌های غلط و نسخه‌پیچی‌های پوچ و بی‌خاصیت، طی ۴۰ سال اخیر، یکی از اصلی‌ترین موتورهای تولید مشکل و گرفتاری برای کشور ما بوده است و کسانی که از پایگاه غربزدگی حرکت انقلاب اسلامی را متهم به ناکارآمدی می‌کنند، بر فرض قبول این ناکارآمدی، خود عامل اصلی ناکارآمدی محسوب می‌شوند، لذا من همواره بر این عقیده بوده‌ام که تا علوم انسانی غربی جای خود را به علوم انسانی اسلامی با منطقی که بنده قبلاً به طور تفصیل توضیح داده‌ام، ندهد، مشکلات و گرفتاری‌ها برطرف نخواهد شد، البته توجه داشته باشید که علوم انسانی غربی برای خود غرب هم کم دردسر ایجاد نکرده است و من اگر لازم باشد فهرستی از این دردسرها را ارائه خواهم داد.

مسأله دوم که بی‌ارتباط با مسأله اول هم نیست، «انجماد فکری» طیف غربزده و دنباله‌روهای آنها در درون جامعه اسلامی است. در حقیقت، غربزده‌ها به دلیل رسوب تفکر غربی در سازمان ذهنی خود، سال‌هاست هم قدرت واقع‌بینی و هم قدرت تحول‌آفرینی فکری‌شان را از دست داده‌اند. شما اگر به تحلیل‌ها، مسأله‌یابی‌ها و راه‌حل‌های غربزده‌ها طی سده اخیر توجه داشته باشید، تایید می‌کنید نوعی یکنواختی و تحجر پیشرفته، سازمان ذهنی آنها را از کار انداخته است و غربزده‌ها را از دیدن عمق واقعیت‌ها و سپس انتخاب مسیر صحیح برای تأمین منافع و مصالح واقعی مردم محروم کرده است و من لازم می‌دانم در اینجا روی این نکته تاکید کنم که غربزده‌ها سال‌هاست به سقف فکری خود رسیده‌اند و اگر صدها سال دیگر هم سپری شود، آنها حرف جدیدی برای گفتن نخواهند داشت. در چنین شرایطی، باید قبول کرد که تا چه میزان تحلیل‌ها و نسخه‌پیچی‌های غربزده‌ها می‌تواند برای جامعه اسلامی مضر و لطمه زننده تلقی شود که در ادامه بحث ابعاد این لطمات روشن‌تر خواهد شد.

مسأله سوم، شیوع بیماری غربی «قبیله‌گرایی» در جامعه اسلامی است. نباید تردید کرد که قبیله‌گرایی روی دیگر سکه استبداد و خودکامگی است و غربزده‌ها در دموکراتیک‌ترین شرایط نیز می‌توانند مستبدانه‌ترین صورت را از خود به نمایش بگذارند. برای نمونه، غربزده‌ها طی ۴۰ سال اخیر در ایران نشان داده‌اند چیزی به نام منافع و مصالح عمومی برای آنها معنا ندارد و همه چیز باید با معادلات قبیله‌ای آنها نفی یا تصدیق شود، لذا شما هر قدر هم تلاش کنید، آنها پا در مسیری که منافع گروهی‌شان ایجاب نکند یا عطش سیری‌ناپذیرشان به قدرت را سیراب نکند، نخواهند گذاشت و در این شرایط، باید دید چه مشکلاتی بر سر جامعه اسلامی خواهد ریخت و آیا با وجود بیماری مزمن قبیله‌گرایی و خودکامگی ناشی از آن، می‌توان این مشکلات را برطرف کرد یا خیر؟

مسأله چهارم که به مسأله سوم بی‌ارتباط نیست، وجود نوعی «نفاق و دورویی» در ذات جریان غربزده در جوامع اسلامی است. در واقع غربزده‌ها از یک طرف مایلند خود را دلسوز ملت‌ها و خواهان منافع و مصالح آنان معرفی کنند و از طرف دیگر قادر نیستند منافع عموم مردم را به منافع و خواست خود ترجیح دهند. در این شرایط ۲ کار می‌کنند: یا نفاق می‌ورزند و با این نفاق و دورویی مردم را فریب می‌دهند یا تلاش می‌کنند کل مردم را همسو و همراه با تفکرات و خواسته‌های خود جلوه دهند.

مسأله پنجم «عهدشکنی» است. اصولاً غربزده‌ها بنای محکمی نسبت به حفظ تعهدات خود ندارند و اگر منافع مادی آنها اقتضا کند براحتی عهد خود را می‌شکنند. نمونه‌های تاریخی فراوانی از عهدشکنی‌های آنها وجود دارد که واقعیت و ابعاد تلخ این موضوع را روشن‌تر می‌کند. این در حالی است که به‌رغم رواج عهدشکنی در بین غربزده‌ها، آنها دائماً از گفت‌وگو سخن به میان می‌آورند اما نمی‌گویند گفت‌وگو با عادت به عهدشکنی چگونه قابل جمع است و چه تضمینی دارد که آنها نه فقط به اصل گفت‌وگو، بلکه به نتایج آن وفادار باشند؟

مسأله ششم «خیانت» است. شما در کمتر حرکت مشترکی در جوامع اسلامی می‌توانید کلکسیونی از خیانت غربزده‌ها را مشاهده نکنید. آنها از یک طرف به دلیل روحیه قبیله‌گرایی و تمامیت‌خواهی ناشی از آن و از طرف دیگر به دلیل روحیه نفاق و دو رویی، سر بزنگاه خیانت می‌کنند و فرصت پیشرفت برنامه‌های سودمند جوامع اسلامی را از بین می‌برند. جالب است که در دوران مدیریت غربزده‌ها، معمولاً ارتباط با بیگانه چه با هدف جاسوسی و چه با هدف معامله و ... که می‌توان از آن به «از پشت خنجر زدن» تعبیر کرد، افزایش ملموسی پیدا می‌کند.

مسأله هفتم «وحدت‌گریزی» است. لازمه پیشرفت و ترقی در هر جامعه‌ای وجود وحدت و انسجام ملی است، لکن غربزده‌ها باطناً گرایشی به وحدت ندارد و به دلایل گوناگون از جمله فقدان یا ضعف انگیزه‌های دینی و ملی یا میل به «خودمتفاوت‌نمایی» به وحدت‌شکنی و ایجاد شکاف و دودستگی رو می‌آورند. «خودمتفاوت‌نمایی» نیاز غربزده‌ها به هویت و تشخصی است که بتواند از جهت سیاسی زمینه عملیات روانی در جامعه را برای آنها مهیا کند.

مسأله هشتم «وادادگی و انفعال» است. نباید از نظر دور داشت که وجود حس حقارت برابر غرب هیچگاه به غربزده‌ها اجازه نمی‌دهد رقابت با غرب یا دستیابی به نقطه‌ای متمایز یا برتر از غرب برای جامعه اسلامی مطرح باشد، البته با وجود روحیه نفاق در آنها، غربزده‌ها مایل نیستند همیشه به طور علنی با برنامه‌های مبتکرانه اسلامی مخالفت کنند، لکن آنها در عمل هیچ ابایی از سنگ‌اندازی برای به شکست کشاندن هر طرح مبتکرانه‌ای که مغایر مسیر غرب باشد ندارند.

مسأله نهم «ترس» است. غربزده‌ها به دلیل ترس عمیق و نهادینه شده از غرب و نظام سلطه، هیچگاه حاضر نیستند برای تأمین منافع مردم دست به اقدامات جسورانه حتی از جنس دفاعی و بازدارنده بزنند، بنابراین محصول حکمرانی غربزده‌ها در جوامع اسلامی تو سری‌خوری دائم از نظام سلطه بوده است. حتی این ترس موجب می‌شود فاصله گرفتن از مدل‌های دیکته شده توسط غربی‌ها در مواردی که اشتباه این مدل‌ها برای خود غربزده‌ها نیز مانند روز روشن شده است، منتفی شود.

مسأله دهم «اشرافیت و سرمایه‌سالاری» است. اگر دقت داشته باشید، غربزده‌ها سرسلسله اشرافیت و سرمایه‌سالاری در جوامع اسلامی به شمار می‌روند. به بیان دیگر، نه‌تنها نمایش تجمل‌گرایی و تفاخر آنها را خسته نمی‌کند، بلکه به دلیل پیوندی که میان اشرافیت و سرمایه‌سالاری وجود دارد، آنان همواره جزو مخالفان آشکار و پنهان برنامه‌هایی هستند که با تضییق سیستم سرمایه‌داری، به دنبال بسط و تعمیق عدالت در جامعه اسلامی است. جالب است که به شما بگویم عمده مفاسد اقتصادی در جوامع اسلامی به طور مستقیم یا غیرمستقیم به غربزده‌ها و اطرافیان آنها بازمی‌گردد، لذا آنها از بی‌انضباطی‌های اجتماعی‌ای که بتوانند از آن در جهت پرکردن جیب‌های خود استفاده کنند، استقبال می‌کنند

مسأله یازدهم «عافیت‌طلبی» است. عافیت‌طلبی نقطه مقابل صبر و مقاومت است، لذا در طرح‌های اصلاحی عظیم، پیچیده و زمانبر که به اتمام رساندن آنها با عافیت‌طلبی سازگاری ندارد، غربزده‌ها نخستین کسانی هستند که زیر میز می‌زنند و همه چیز را قربانی عافیت‌طلبی خود می‌کنند. شما در عرصه دفاع هم معمولاً همین روحیه را در غربزده‌ها مشاهده می‌کنید؛ به بیان دیگر، آنها هیچ انگیزه‌ای برای ایستادگی ندارند و خیلی سریع و درست در نقطه‌ای که جامعه اسلامی در مرحله حساس و تعیین‌کننده‌ای از دفاع قرار دارد، باب صلح و معامله را باز می‌کنند، آن هم معامله‌ای که در غالب موارد، بازنده آن، جامعه اسلامی است. با این وصف، در عقلانیت غربزدگی، شعب ابی‌طالب‌ها و تحمل انواع سختی‌ها و ایستادگی برای رسیدن به اهداف بزرگ، بی‌معناست. مسأله دوازدهم «آماده‌خوری» است. واقعیت این است که غربگراها آماده تن دادن به کارهای بزرگ و پرخطر نیستند و از آنجا که غربزدگی از غربگرایی بدتر است، بر خلاف خود غربی‌ها، علاقه دارند بدون زحمت و از ساده‌ترین راه رفاه مورد نظر خود را به دست آورند. این روحیه، انسان را به یاد بچه پولدارهایی می‌اندازد که بدون آنکه قدر پول پدرشان را بدانند، آن را در یک چشم به هم زدن به فنا می‌دهند. اگر به دوران مدیریتی غربزده‌ها در کشورهای اسلامی توجه کنید، مهم‌ترین هنر آنها فروش سرمایه‌ها و سپس واردات کالاهای بنجل از خارج بویژه اروپا که قبله آنها محسوب می‌شود بوده است. شاید این بیان معروف در دوران پهلوی که ما چرا باید با وجود برخورداری از ثروت نفت تن به سختی‌های تولید بدهیم، خنده‌دار به نظر برسد اما نمی‌توان انکار کرد که غربزده‌ها در جهان اسلام عملاً از چنین منطقی تبعیت می‌کنند، لذا در دوران مدیریت آنها کمتر کار مستقل و عظیمی رخ داده است.

مسأله سیزدهم «خودهمه‌مردم‌بینی» است که باید آن را یکی دیگر از ویژگی‌های عمده غربزده‌ها در جوامع اسلامی معرفی کرد؛ هرچند خودهمه‌بینی در ابتدا در قامت یک تاکتیک ظهور می‌کند اما چیزی نمی‌گذرد که به باور خودشان هم تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی آنها امیال و آرزوهای خود را مساوی با امیال و آرزوهای همه مردم معرفی می‌کنند و با مبتلا شدن به نوعی کری و نابینایی، حاضر به دیگربینی و قبول «دیگری» در جامعه اسلامی- حتی اگر این دیگران در اکثریت نیز باشند- نیستند.

مسأله چهاردهم «نگاه ابزاری غربزده‌ها به مردم» است. در واقع غربگراها مردم را به مثابه سوژه‌هایی می‌بینند که می‌توانند آنها را به منافع قبیله‌ای خود برسانند، لذا بی‌کرامت‌سازی و استفاده ابزاری از مردم، برای آنها یک رویه معمول به شمار می‌رود. شاید شما فراوان دیده باشید که غربزده‌ها مخالفان خود از بین مردم را عمدتاً افراد کودن، بی‌شعور، عقب‌مانده و بی‌سواد معرفی می‌کنند و در نقطه مقابل، همه القاب خوب را برای خود و اطرافیان‌شان خرج می‌کنند. از طرف دیگر، استفاده ابزاری توسط غربزده‌ها روش‌های متعددی دارد، لکن مقدمه استفاده ابزاری در غالب موارد سانسور و دستکاری در اطلاعات یا مهندسی افکار عمومی است، بنابراین در دوران مدیریت غربزده‌ها، حاشیه‌سازی رسانه‌ای برای غفلت مردم از مسائل اساسی یا خرابکاری‌های آنها یک رویه است و طبیعی است که این شرایط، جامعه اسلامی را همواره با اختلالات فکری و روانی روبه‌رو خواهد کرد.

مسأله پانزدهم که بی‌ارتباط با مسأله قبلی نیست، عادت به «ضعیف‌کشی» و «محرومیت‌گستری» است. اگر به دوره‌های مدیریتی غربزده‌ها توجه داشته باشید، در اکثر موارد به دلیل بی‌اعتقادی آنها به عدالت اجتماعی و تصمیمات ناعادلانه اقتصادی، نه‌تنها فاصله طبقاتی گسترش یافته، بلکه موج تازه‌ای از اعتراضات قشر ضعیف جامعه آغاز شده است. برای غربزده‌ها مهم نیست به قشر ضعیف چه می‌گذرد و آیا محرومیت‌ها گسترش می‌یابد یا نه، بلکه برای آنها بیش از هر چیز، اداره یک جامعه آن هم به صورت لوکس و تجملاتی مهم است که بتواند رضایت قشر متوسط و مرفه جامعه را به دست آورد.

پرده‌برداری از این ۱۵ مسأله که باید از آنها به مصیبت‌های جوامع اسلامی تعبیر کرد، روشن می‌کند با وجود چنین ناسازگاری جدی و عمیقی در جامعه اسلامی، نه فقط همواره بخش مهمی از طرح‌های پیشرو در جامعه اسلامی خنثی می‌شود، بلکه همواره موتورهای بزرگی برای ایجاد مشکل و گرفتاری در جامعه اسلامی روشن است که با رفع یک مشکل و گرفتاری، یک مشکل و گرفتاری تازه خلق می‌شود. به نظر من، این آن نقطه کانونی است که باید در مسیر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی مورد توجه قرار گیرد، در واقع تا زمانی که جریان غربزدگی از سوی خود مردم مهار نشود و فرصت عبور فکری و گفتمانی از این جریان فراهم نشود، هرگونه حرکت تحول‌آفرینی تضعیف می‌شود. البته من اعتقاد دارم جریان غربزدگی به‌رغم همه کارشکنی‌ها و مشکلاتی که تولید کرده و می‌کند، به دلیل عادت به خودزنی و ارتکاب انواع اشتباهات و محاسبات غلط، هنوز نتوانسته حرکت انقلاب اسلامی را با وقفه روبه‌رو کند، لکن بحث من امروز بیش از اینکه حول اصل حرکت یا عدم حرکت انقلاب اسلامی باشد، بر سر روشنگری درباره توطئه غربزده‌ها برای ناکارآمد جلوه دادن نظام مدیریت اسلامی و بن‌بست‌نمایی‌ای است که به دلیل ضیق وقت به همین حد بسنده می‌کنم.